



پرونده

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۲۳ ■ ۱۹ آبان ۱۴۰۱

نوجوان  
باز



زهرا قربانی  
دبیر نوجوانه

# تو فقط بیا! من نمی ز نعمت!

انتخاب بر سر مبارزه با دمپایی ابری  
یا اصلاح با همبستگی از روی تعقل

«ما کاری به حکم نداریم؛ حکم رو کاغذ مال محکمه است، اصلیت حکم مال خداست، که ما و منش ریخته و...» همیشه با شنیدن کلمه اعتراض یاد دیالوگ‌های زیبای فیلم «اعتراض» می‌افتم. چقدر این نگاه زیباست اگر بدانیم که اصلیت حکم مال خداست و ما چقدر قضاوت‌های مان درباره همدیگر اشکال دارد و در پی همین قضاوت‌ها چه اعتراض‌ها که بیپوده به هم نکرده‌ایم. ولی اساسا اعتراض باید برای چه چیزی اتفاق بیفتد و چگونه؟... در ادامه خواهید خواند.

## یک تاریخ، حرف

قدمت گردهمایی مشیت‌های گره کرده و شعارهای موجز و پرمفهوم و صداها و ولوم بالا، برمی‌گردد به خیلی پیش از میلاد مسیح. حوالی دوران ماد و پارت و پارس. یعنی شاید قبل تر از این که آدمیازد فرق دست راست و چپش را بفهمد؛ به نارضایتی‌های زندگی‌اش و اکثش‌های اعتراضی نشان می‌داد.

مطالبه و اعتراض در زیست اجتماعی آن قدر نقش اساسی دارد که در طول تاریخ بسیاری از آثار هنری و ادبی به این موضوع پرداخته اند؛ به خصوص در بزنگاه‌های مهمی مثل سده ۱۴ میلادی، یعنی از آغاز دوران رنسانس در

## ادب، آداب دارد

یک ورزشکار حرفه‌ای دوومیدانی برای موفقیت در مسابقات باید بیشتر وقتش را ورزش کند، تمرین کند و احتمالا بدود، ماهیچه‌هایش قوی باشد، غذای مناسب بخورد و خلاصه زندگی‌اش با منی که هر هفته سه روز و سه شبش را سیب زمینی با سس چدار می‌خورد فرق کند و به قول اهل ادب، باید زیستش ورزشکاری باشد.

طبق اصل ۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ «تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها بدون حمل سلاح، به شرط آن که محل میانی اسلام نباشد، آزاد است»، یعنی قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸، یکی از حقوقی که برای مردم در نظر گرفته، حق اعتراض است. در واقع انقلاب اسلامی هم از همین نقطه آغاز شد اما زیست یک معترض باید به جای غرغردن‌بال راهکار بگردد. ماهیچه‌های مغزش برای نگاه از منظر سوم شخص و تفکر منطقی پرورش پیدا کرده باشد و خوراک فکری یک جانبه به مسأله را کنار بگذارد و از منظر تمام آرا به موضوع نگاه کند و تاب مخالفت داشته باشد و در نتیجه عملش از تخلیه هیجان منجر به ارتکاب جرم به دور باشد. منصفانه که نگاه کنید چیزی که امروز ما در کف خیابان می‌بینیم شبیه به اصل ۲۷ قانون اساسی نیست که بخواهد مشروعیت داشته و پیگرد قانونی نداشته باشد. برهم زدن دانشگاه با بردن چاقو و زیر گرفتن نیروی انتظامی، اتفاقات ناخوشایندی بود که این روزها پشت سر گذاشتیم. اتفاقی که آتش نشانان کرج، امسال در ۱۸ مهر در بحبوحه اغتشاشات به وضع معیشتی خود، یا معلمان برای تصویب طرح رتبه‌بندی معلمان انجام دادند اما، یک اعتراض اصولی به وضع موجود بود که در حال به ثمر نشستن است.

# اعتراض



## فرار رو به جلو

از منظر علوم سیاسی، یک انقلاب تا ۵ سال فرصت دارد به پختگی و ثمر برسد. تازه آن انقلاب بدون هشت سال جنگ تحمیلی، یک انقلاب بدون بدخواه داخلی و دشمن خارجی یک انقلاب بدون تروریست و حمله‌های رسانه‌ای و یک انقلاب بدون ترور آدم حساس و دانشمندانش و خلاصه یک انقلاب بی دغدغه. چیزی که اصلا شبیه به انقلاب سال تاکنون نیست.

ایران همیشه دیوار کوتاه‌تر بود و خار در چشم دنیا. حسابش را بکنید کشوری با این وضع استراتژیک که می‌خواهد روی پای خودش بایستد و شبیه خودش باشد مگر چقدر می‌تواند جلو حرکت کند و با این اوصاف رنجور و تکت خورده نشود؟

از یک طرف وضع مالی و معیشتی، از طرفی وضع اشتغال، تحصیل، ازدواج و امید به زندگی منطری هم آزادی و هزار و یک مشکل از همه طرف که فشار بیاورد، آدم خالی می‌کند. دنب

## به نام وثن

طه‌ورا روستا  
تهران



فرشتگان سفیدپوش و نرگس خانعلی؛ برای آرمان علی وردی و تن لخت پاره پاره‌اش؛ برای برانداز مفلوکی که باید ماله داعش را هم بکشد؛ برای سلبریتی‌های تو خالی؛ برای هشتک‌های چشم‌رنگی‌ها فقط برای سفارش مهسا امینی، نه برای شاهچراغ ایران؛ برای روسپی شدن غربی‌ها؛ برای حرم ماندن ایران؛ برای فرق بین اغتشاش و اعتراض؛ برای جزیره مجنون که بی همت شد؛ برای باکری‌ها، آوینی‌ها، سلیمانی‌ها، راستگوها، نبی پورها، حسین پورها؛ برای چادر کشیده شده خواهرم، خواهرت، خواهرهایمان؛ برای دختری که آرزو داشت پسر بود تا قنداق اسلحه‌های خرمشهرتوی دستش باشد؛ برای مریم کاظم‌زاده؛ برای زن، زندگی، شهادت؛ برای وطن و وثن؛ برای این که ایران خانه شیران بماند.

برای این همه برای‌های ایرانی برای بی پدر شدن‌های هسته‌ای؛ برای کوچک‌مردهای لندی؛ برای سربازهای لب‌مرز؛ برای خون‌های سرخ ایرانی در سوره؛ برای لبخندهای بل احیاء عند ربهم یرزقون؛ برای ساعت نحس ۱۲؛ برای شیرخشک‌های سمی امپریالیسم؛ برای شهادت جلوی درب منزل؛ برای خیابان شهیدای اسلام؛ برای پایی که جا ماند؛ برای هشت سال ندیدن، نخوردن، نشنیدن، برای عدالت، برای لباس سبز سی ساله پدر؛ برای دست‌های رو به آسمان مادر؛ برای شاه‌رگ بریده شده؛ برای تن سوخته مامور امنیت؛ برای فرزندی که هرگز بوی پدرشپیدش را استشمام نکرد؛ برای کارگران ساده‌ای که آوار متروپل را برداشتند؛ برای پیشانی‌های خالی از جای مهر اما باغیرت؛ برای شاهچراغ؛ برای آرتین و بی‌کس شدنش؛ برای آن چندتنی که کولر حرم پناه‌شان شده بود و با خود می‌گفتند شاید نبیند؛ برای خانه استیجاری و لباس پاسداری پشت در؛ برای عطر اسپند هنگام بدرقه پدر؛ برای ترور مردم و شیشه‌های شکسته حرم شاه خراسان ده هفتاد؛ برای